

نقد اولیه سخنان محقق خوئی

نقد محتوایی متن فوق مثل عدم منافات اخذ اجرت با وجوب و قصد قربت، تعریف رشوه در بخش های آتی خواهد آمد. اما آن چه علی الحساب طرح آن مناسب می نماید، امور ذیل است:

1. سند روایت عمار بن مروان بر اساس دیدگاه رجالی محقق خوئی

محقق خوئی روایت عمار را صحیح السند دانست. رجال سند در معانی الاخبار به قرار ذیل است: عن محمد بن موسی بن المتوکل عن عبدالله بن جعفر عن محمد بن الحسن بن محمد بن محبوب (عن ابی ایوب عن عمار بن مروان) . و در خصال چنین است: عن ابیه عن سعد عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن ابی ایوب عن عمار بن مروان.¹

در رجال روایت، دغدغه ای نیست جز در مورد عمار بن مروان که محقق خوئی معتقد است عمار مشترک است بین عمار بن مروان یشکری و عمار بن مروان کلبی و در این جا به قرینه راوی (حسن بن محبوب از ابی ایوب از عمار) مراد عمار کلبی است که نامی از او در رجال نیست.²

2. رفتار محقق خوئی با دلالت روایت عمار

نمی توان تردید کرد که ظهور عرفی «و منها اجور القضاة» این است که شمارش جدیدی از انواع سحت از سوی امام - علیه السلام - است و ضمیر هم به «انواع» بر می گردد نه به «ما اصیب». و مرجعیت عرف در مدالیل تصدیقی اسناد شرعی مقبول نزد همگان است . و این که گفته شود:

کلمه «منها» در این جا تکرار شده و در بقیه نیامده ... نمی تواند قرینه بر گفته ایشان باشد ؛ چون با فرض عود ضمیر به «انواع» هم تکرار «منها» موجه است و هم عدم آن. نباید فراموش کرد که التزام به نقل عین الفاظ حدیث تا این حد توسط روات به هیچ وجه پذیرفته نیست، هر چند ما می پذیریم که نقل به معنا را نباید مستمسک مسامحه در برداشت از ادله قرار داد. و این که گفته شود: عمار بن مروان به نکته محقق خوئی توجه داشته (که اگر «منها» تکرار شود چه می شود و اگر نشود چه...) قابل قبول نیست!

ضمنا بر فرض عود ضمیر به «ما» وجهی برای تانیث ضمیر نیست؛ زیرا لفظ و معنای «ما» مذکر است.

¹ وسائل الشیعة، ج 17، ابواب ما یکتسب به ، باب 5، ص 95، ح 12.

² ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج 12، ص 258 و 259، ش 8643؛ المعین علی معجم رجال الحدیث، ص 430 ذیل رقم 8656 / 8642.

3. سند عهدنامه و مبنای حدیثی محقق خویی

محقق خویی در دوران عمر علمی خویش سند روایت را گاه معتبر دانسته و گاه غیر معتبر. در کتاب التنقیح³ آن را غیر ثابت السند و در بحث حاضر معتبر دانسته است. لکن نگارش تنقیح به حدود سالهای 1377 و مبانی به سالهای 1395 بر می گردد، قهرا نظر مجال حاضر مقدم است. ضمن این که تنقیح تقریرات درس ایشان است و مبانی به قلم خود وی. فتامل اندیشه صحیح هم رای به اعتبار سندی نامه است.⁴

4. تقیید مدلول روایت ابن سنان به قاضی منصوب از سلطان جور در کلام محقق خویی

نسبت به رفتار ایشان در ارتباط با روایت ابن سنان نیز ملاحظه ای وجود دارد؛ بدین قرار: اگر سوال راوی را از واقعه ای در خارج فرض کنیم و این که اتفاقی دارد می افتد، حکم آن چیست؟ توجیه محقق خویی پذیرفته است، لکن اگر سوال راوی را از یک فرض کلی و (به قول آقایان) به عنوان یک قضیه حقیقیه فرض کنیم، توجیه ایشان پذیرفته نیست و با ترک استفصال امام علیه السلام می توان قائل به اطلاق روایت شد؛ البته شاید «بین قریتین» قرینه بر فرض اول باشد نه دوم. لکن ثبت شیخ طوسی "بین فریقین" است⁵ نه "بین قریتین". هرچند شیخ کلینی "بین قریتین" دارد.⁶ لکن به هر حال رفتار ایشان نسبت به تقیید این روایت به صورت «قاضی منصوب از ناحیه سلطان جائر» به راحتی قابل پذیرش نیست.

ادامه تتبع

هر گاه اندیشه محقق خویی را بازترین اندیشه برای جواز اخذ اجرت بدانیم باید مثل اندیشه صاحب جواهر را نقطه مقابل آن فرض کنیم. توجه کنید:

«و اما القضاء بین الناس فقد اضطربت فيه كلمات الاصحاب اضطرابا شديدا حتى أن المصنف منهم جعل حرمة الاجرة عليه على تفصيل يأتي في كتاب القضاء و التحقيق عدم جواز أخذ العوض عنه مطلقا – عينا كان عليه او كفائيا او مستحبا مع الحاجة و عدمها من المتحاكمين او احدهما او اجنبي او اهل البلد او بيت المال او غير ذلك سواء كان ذا كفاية اولاً، لأنه من مناصب السلطان الذي امر الله تعالى بان يقول «قل لا اسألکم عليه اجرا»⁷ و اوجب التامس به والصحيح الذي رواه المحمدون الثلاثة «سئل ابو عبدالله عليه السلام عن قاض بين فریقین يأخذ من السلطان على القضاء الرزق؟ فقال: ذلك السحت و لبعض اخبار الرشوة»⁸ التي ربما اطلقت على مطلق العوض في بعض النصوص و صريح الاجماع ... مؤيدا ذلك كله بالاعتبار و هو اشماله على اللطف الذي يقرب العبد معه الى الطاعة و يبعد عن المعصية و عدم التهمة و النفرة و نحو ذلك»⁹.

3. از موسوعة الامام الخوئي، ج1، ص366.

4. ر.ک: a-alidoost.ir؛ خارج فقه سیاسی، جلسه 2-5، تاریخ 1399/06/26-1399/07/30.

5. تهذيب الاحكام، ج6، ص248.

6. الكافي، ج7، ص409.

7. سورة الانعام: 90.

8. الوسائل، ج17، ابواب ما يكتسب به، باب 5، ص95، ح11.

9. جواهر الكلام، ج22، ص122 و 123؛ همچنين ر.ک: همان، ج40، صص 51-54.